



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ اعظم انصاری در اول کتاب البیع مکاسب بعد از بیان معنا و مفهوم بیع و ذکر شرائط عوض و شرائط معوض به سراغ تعریف بیع رفته و فرموده: «البیع كما عن المصباح مبادلة مال بمال» و بعد سه تعریف دیگر از فقهای ما ذکر کرده و آنها را مورد بررسی قرار داده.

«تعریف اول»: بیع عقد و ایجاب و قبولی است که بین متبایعین صورت می گیرد، شیخ به این تعریف اشکال کرده و فرموده که این تعریف صحیح نمی باشد زیرا بیع از مقوله معناست و نیاز به انشاء و ایجاد دارد در حالی که عقد از مقوله ألفاظ است که ما آن را انشاء می کنیم و در خارج محقق می سازیم و معلوم است که انشاء را دوباره نمی توانیم انشاء کنیم بنابراین تعریف بیع به عقد که در شرایع و امثال آن وجود دارد صحیح نمی باشد.

«تعریف دوم»: بیع انتقال عوض به جای معوض و بالعکس می باشد، این تعریف نیز صحیح نیست زیرا انتقال نتیجه و حاصل بیع می باشد به عبارت دیگر انتقال حاصل مصدر است در حالی که بیع یک معنای مصدری و حدیثی دارد.

«تعریف سوم»: در جامع المقاصد گفته شده که بیع نقل بالصیغه می باشد، بله بیع نقل دارد اما کلمه بالصیغه تعریف را خراب می کند زیرا همانطور که عرض شد صیغه از مقوله ألفاظ است و ما باید بیع را طوری تعریف کنیم که قابل انشاء باشد و معلوم است چیزی که انشاء شده دوباره قابل انشاء نمی باشد بنابراین هیچکدام از تعاریف سه گانه مذکور صحیح نمی باشند.

شیخ انصاری در ادامه می فرماید: «فالأولی تعریفه: بآئنه انشاء تملیک عین بمال»، خوب اولاً باید عرض کنیم که اگر منظور شما از انشاء همان انشاء مصطلح باشد در این صورت همان اشکالی که به تعریف دیگران وارد کردید (که بیع از مقوله معناست در حالی که انشاء از مقوله ألفاظ و یک امر خارجی است) به تعریف خودتان نیز وارد است فلذا فاضل ایروانی در حاشیه مکاسب فرموده: و هو أردأ التعاریف و بعد ایشان پنج اشکال به تعریف شیخ وارد کرده که یکی از آنها همین بود که خدمتتان عرض شد مگر اینکه بگوئیم مراد شیخ از انشاء ایجاد یک معنا می باشد نه آن انشاء مصطلح.

ثانیاً ایشان کلمه تملیک را به کار برده اند و قبلاً عرض کردیم که ما در بیع تملیک را معتبر نمی دانیم درست است که غالباً در بیع تملیک وجود دارد ولی همه جا اینطور نیست زیرا همانطور که قبلاً عرض شد در بعضی از موارد شخص مالک نیست ولی می فروشد و یا در بعضی از موارد مملوکیّت وجود ندارد (مثل اینکه مال زکوی باشد و یا از موقوفات عامه باشد) ولی آن را می فروشد و یا در بعضی از جاها خریدار نیز مالک نمی باشد مثل کسی که پدر و مادر خود را بخرد بنابراین ما کلمه تملیک را در مفهوم بیع معتبر نمی دانیم.

ثالثاً ایشان فرموده اند تملیک عین در حالی که ما گفتیم در بیع لازم نیست که معوض حتماً عین باشد بلکه می تواند اعم از عین و منفعت و حق باشد.

رابعاً ایشان فرموده اند که تملیک عین بمال که ما تبعاً لإمام (ره) گفتیم که در بیع مالیت معتبر نیست بلکه اگر کسی لغرض عقلائی خرید و فروش کند بیع است و صحیح می باشد بنابراین تعریف شیخ که فرموده: البیع انشاء تملیک عین بمال از جهاتی که خدمتتان عرض شد دارای اشکال می باشد.

خوب حالا ما چه باید بگوئیم؟ همانطور که قبلاً عرض کردیم بیع در قرآن و روایاتمان و در عرف عام دارای یک معنای بسیار عام و وسیعی می باشد یعنی بیع عبارت است از مطلق معاوضه شیئی به شیئی که در آن غرض عقلائی باشد حال ثمن و معوض هر چه می خواهند باشند مثل: باع دینه بدنیا و امثال آن که خدمتتان عرض شد و یا مثلاً روایتی در بحار از امام کاظم (ع) نقل شده که ایشان فرموده اند: «ألا وإنه لیس لأنفسکم ثمنٌ إلا الجنة فلا تبیعوها بغیرها» که خوب این بیع و شرائی است که در آن مبیع أنفس شما و عوض و ثمن بهشت می باشد و هكذا در قرآم کریم نیز گفته شده: «فاستبشروا بیعکم الذی بایعتم به (۹ توبه)» و امثال ذلک بنابراین بیع دارای معنای بسیار وسیعی می باشد که کاملاً برای ما روشن شد.

خوب شیخ انصاری (ره) بعد از تعریف بیع شروع به رفع ایراد از خودش کرده که یکی از ایراداتی که ایشان از تعریف خودشان رفع کرده اند این است که ایشان فرموده اند که به ما نقض نشود که این تعریف با صلح و هبه معوضه و قرض نیز سازگار است زیرا اولاً در صلح درست است که گاهی مالی به مالی صلح می شود ولی معنای واقعی صلح تسالم و سازش می باشد که خوب گاهی این سازش و تسالم بین عینین می باشد و گاهی بین عین منفعت و گاهی بین عین و حق و امثال اینها می باشد

و تأیید و تنفیذ کرده بنابراین اگر قائل شویم که ألفاظ معاملات موضوعه^۱ للأعم كما هو الحق و شارع نیز در مقام بیان باشد در این صورت می توانیم در مقام شک در شرطیت شیئی لمعاملة به ألفاظ عام تمسک کنیم مثلاً اگر شک کنیم که آیا در صیغه ی بیع عربیّت و یا ماضویّت و یا تقدم ایجاب بر قبول و امثال ذلک معتبر است یا نه؟ در چنین صورتی می توانیم در مقام شک به این ألفاظ عام تمسک کنیم که دعو فقهای ما نیز بر همین بوده .

بحث دیگری که در اینجا وجود دارد این است که آیا ألفاظ معاملات موضوعه^۲ للأسباب (ایجاب و قبول) أو موضوعه^۳ للمسببات؟ اگر قائل شویم که ألفاظ موضوعه^۴ للأسباب که خیلی مشکل است دیگر نمی توانیم به عموماً تمسک کنیم اما اگر قائل شویم که ألفاظ معاملات موضوع برای مسببات هستند می توانیم تمسک کنیم و ظاهرش هم همین است ، مثلاً نکاح برای آن علقه زوجیتی که انشاء و ایجاد شده وضع شده است و یا مثلاً بیع برای آن معامله ای که انشاء شده یعنی مرحله انشائش تحقق پیدا کرده وضع شده است لذا اگر گفته شود ؛ فلان باع داره معنایش این است که آن معاوضه ای که آن را انشاء کرده و بوجود آورده بیع می باشد ، خوب این قسمت اول بحث مربوط به بیع بود و از فردا إن شاء الله تعالی در معاطات بحث خواهیم کرد ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

بنابراین مفهوم بیع با مفهوم صلح فرق می کند لذا نقض تعریف به صلح درست نمی باشد .

ثانیاً تعریف به هبه معوضه نیز نقض نمی شود زیرا هبه معوضه معامله نیست بلکه نوعی بخشش مجانی می باشد یعنی در آن شرط شده که هردو به هم چیزی را ببخشند و این دو عقد مستقل که هردو فعل هستند می باشد درحالی که مادربیع از یک عقد بحث می کنیم به عبارت دیگر بیع یک عقد و مقابله بین مالین است ولی هبه معوضه دو عقد و مقابله بین فعلین می باشد .

ثالثاً تعریف به قرض نیز نقض نمی شود زیرا اولاً قرض تملیک بالضمنان است و ثانیاً بیع تقابل بین مالین می باشد ولی در قرض یاعین و یا قیمت و یا مثل مالی که قرض داده شده باید پس داده شود به عبارت دیگر در بیع دو مالی که باهم متقابل هستند مورد معاوضه قرار می گیرند ولی در قرض فقط یک مال هست که آن را قرض می دهد و بعد یاعین و یا مثل و یا قیمت آن را پس می گیرد .

خوب مطلب دیگر آن است که آیا در مقام شک در شرطیت شیئی لمعاملة تمسک به ألفاظ عام جائز است یا نه؟ عبادات با معاملات فرق دارند زیرا عبادات برخلاف معاملات ماهیاتی هستند که شارع مقدس آنها را اختراع کرده و ما اجزاء و شرائط آنها را باید از خود شارع مقدس بگیریم و در اصول نیز بحث شده که آیا ألفاظ عبادات مثل صلاة و صوم و حج و غیره برای صحیح (جامع الأجزاء و الشرائط) وضع شده اند یا برای اعم از صحیح و فاسد؟ گفته شده که اگر ألفاظ عبادات موضوع برای صحیح باشند و بعد مادر جزء و شرط آن شک کنیم نمی توانیم به عموماً تمسک کنیم زیرا تمسک به عام در شبهه ی مصداقیه صحیح نمی باشد ، و اما اگر ألفاظ عبادات موضوع برای اعم از صحیح و فاسد باشند و در مقام بیان نیز باشند گفته شده که اگر مسمی محقق شود می توانیم به آن ألفاظ عام تمسک کنیم مثلاً اگر در جزء بودن استعاده در صلاة شک کنیم می توانیم به إطلاق أقم الصلوة تمسک کنیم و بگوئیم که استعاده جزء صلوة نمی باشد منتهی مشکل این است که اکثرأ عموماً در مقام اصل تشریح هستند و دیگر در مقام بیان ماهیت و کیفیت و اجزاء و شرائط آن نیستند بنابراین اگر ألفاظ عام در عبادات در مقام بیان باشند می توانیم به آنها تمسک کنیم و إلا فلا .

خوب و اما در مورد معاملات باید عرض کنیم که معاملات قبل از شرع نیز در میان مردم معمول و متعارف بوده اند و شارع مقدس بر همان معاملات صحه گذاشته و تأییدشان کرده مثلاً أحل الله البیع یعنی خداوند متعال همان بیعی را که در میان شما معمول و متعارف بود حلال